

نظريه فمینیستی رسانه

FEMINIST MEDIA THEORY

مقدمه

- فمینیسم با اعتقاد به این که زنان به دلیل جنسیت شان دچار محرومیت هستند و این محرومیت می تواند و باید از میان برود بر رابطه سیاسی دو جنس مذکر و مونث یعنی فرادستی مردان و فرودستی زنان تأکید می کند. به عبارتی فمینیسم تقسیمات جنسیتی در درون جامعه را امری سیاسی و نه طبیعی و بازتاب رابطه قدرت بین مردان و زنان می داند.

تعاریف

- جرج ریتزر (۱۳۸۹) نظریه فمینیستی را نظامی تعمیم یافته و پهن دامنه از ایده‌هایی درباره زندگی اجتماعی و تجربه انسانی می‌داند که از چشم‌اندازی زن محور شرح و بسط یافته است. این نظریه به دو لحاظ زن محور است، نخست سرآغاز تمام تحقیقاتش موقعیت‌ها و تجربه‌های زنان در جامعه است و دوم این نظریه در صدد توصیف و ارزیابی انتقادی جهان از منظر متمایز زنان است.
- این نظریه به دو لحاظ زن محور است: نخست، سرآغاز تمام تحقیقاتش موقعیت‌ها و تجربه‌های زنان در جامعه است؛ دوم، این نظریه در صدد توصیف و ارزیابی انتقادی جهان از منظر متمایز زنان است.

جنس و جنسیت

- جنس اشاره به عوامل زیست‌شناختی است که مردان را از زنان متمایز می‌کند و لذا تغییرناپذیر است. جنسیت، واژه و باوری فرهنگی و اشاره‌ای است به نقش‌های متفاوتی که یک جامعه به مردان و زنان عرضه می‌کند. به عبارتی، جنس امری طبیعی و مبتنی بر تفاوت‌های طبیعی زنان و مردان است؛ اما جنسیت مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی تبعیض‌آمیز و نوعی نظام بازنمایی در چارچوب گفتمان پدرسالاری است.

موج اول و دوم

- به لحاظ تاریخی موج اول فمینیسم از حق رأی زنان و بهره‌مندی آن‌ها از حقوق قانونی و سیاسی برابر یا مردان دفاع می‌کرد، اما موج دوم فمینیسم از سطح خواسته‌های سیاسی فراتر رفت و به جنبه‌های شخصی، روانی و جنسی ظلم به زنان پرداخت. به این معنا که ظلم در تمام شئون زندگی اجتماعی اعمال می‌شود و از بسیاری جهات، از خود خانواده شروع می‌شود.

موج سوم و پست فمینیست‌ها

- پست فمینیسم مدعی است که صرفاً یک رویکرد درباره‌ی فمینیسم که بتواند همه‌ی زنان را در میان نژادها و طبقات متفاوت نمایندگی کند، وجود ندارد. در مغایرت آشکار با اهداف برابری جنسیتی موج دوم فمینیسم، پست فمینیست‌ها می‌گویند که برابری جنسیتی کم و بیش تحقق یافته است و زنان مدت‌هاست که قربانی نظم پدرسالاری نیستند. اگرچه پست فمینیسم تلاشی نظری تلقی می‌شود، اما ریشه در درک و فهمی بسیار عامه‌پسند درباره‌ی زنان در قدرت دارد که به وسیله‌ی رسانه‌ها در دهه‌ی ۸۰ دامن زده می‌شد. بنابراین، پست فمینیسم دارای حیات دوگانه است: از یک طرف، نظریه‌ای درباره‌ی زنان معاصر در جوامع غربی و از طرف دیگر، معرف چیزهای بامزه‌ای مثل پوشش خاص زنان و... است.

فمینیسم لیبرال، سوسیالیستی و رادیکال

- فمینیسم لیبرال، بر برابری حقوقی و سیاسی زنان و مردان تاکید می‌کند. بنیان فلسفی فمینیسم لیبرال، در اصل فردگرایی نهفته است؛ یعنی این اعتقاد که یک فرد بشری، اهمیت بسیار دارد و همه‌ی افراد فارغ از رنگ، نژاد، جنس و... از حقوق برابر برخوردارند. همه‌ی افراد حق دارند که در حیات اجتماعی یا سیاسی مشارکت داشته باشند. فمینیسم لیبرال معمولاً می‌پذیرد که مردان و زنان سرشت و گرایش‌های متفاوتی دارند و از این‌رو گرایش زنان به خانواده و زندگی خانوادگی، تا حدودی متأثر از انگیزه‌های طبیعی است.
- فمینیسم سوسیالیستی، داشتن حقوق برابر زنان با مردان را در گرو برخورداری از برابری اجتماعی و از میان رفتن ظلم جنسیتی و طبقاتی می‌داند. فمینیست‌های سوسیالیست مدعی‌اند که نظام تقسیم کار جنسیتی و محدود کردن زنان به قلمرو کار خانگی و ایفای نقش مادری، در راستای منافع اقتصاد سرمایه‌داری صورت گرفته است.

فمینیسم لیبرال، سوسیالیستی و رادیکال (ادامه)

- فمینیسم رادیکال، به جای پشتیبانی از پذیرش زنان به درون عرصه‌های فعالیت مردانه، به زنانگی ارزشی مثبت می‌بخشد. مطابق این رهیافت، وجه تمایز ستم بر زنان این است که آن‌ها به خاطر زن بودن متحمل آن می‌شوند، نه به جهت عضویت در دیگر گروه‌ها همچون طبقه‌ی اجتماعی‌شان.
- فمینیسم رادیکال، ظلم جنسیتی را بنیادی‌ترین ویژگی جامعه می‌داند و سایر اشکال بی‌عدالتی را در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌دهد. بنابراین، جامعه را باید به عنوان جامعه‌ی پدرسالار درک کرد تا روشنگر نقش محوری ظلم جنسیتی باشد. بعضی از فمینیست‌های رادیکال بر تفاوت بنیادین و تغییرناپذیر بین مردان و زنان، از جمله ویژگی متمایز و مثبت باروری و مادری زنان تأکید می‌کنند.
- زنان نباید سعی کنند که بیشتر شبیه مردان باشند، بلکه باید خواهری (زنانگی) خویش را به رسمیت بشناسند و پذیرا شوند. لذا دیدگاه‌ها و ارزش‌های زنان، متفاوت از مردان است و از برخی جهات، زنان برتر از مردان و دارای صفات خلاقیت، حساسیت و عاطفه هستند.

مردانگی در بحران

- از دهه ی ۱۹۹۰ میلادی، بحث عمومی گسترده و نظری درباره ی مردانگی در بحران در میان مردان و زنان آشفتگی ایجاد کرده است. طبق دیدگاه یکی از مفسران، در آغاز قرن بیست و یکم، مردان به طور جدی دچار مسئله و معضل شده‌اند. بسیاری از ناظران معتقدند که دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی موجب بحران مردانگی می‌شوند. طرفداران و سخنگویان این دیدگاه معتقدند که افکار و تصورات سنتی درباره‌ی مردانگی به واسطه‌ی آمیزه‌ای از عوامل موثر، از تغییر در بازار کار گرفته تا نرخ‌های بالای طلاق، در حال اضمحلال هستند.